

نوبهار آدر آن کوش که خوشدل باشی
من بخویم که کنون با که نشین و چه بنوش
چنگ در پرده همین می دهدت پندولی
در چمن هرورقی دفتر حالی دگر است
نقد عمرت ببرد غصه دنیا به کزاف
گر چه راهیست پر از بیم ز ما تا بردوست
که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی
که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی
و عظمت آن گاه کند سود که قابل باشی
حیف باشد که ز کار همه غافل باشی
گر شب و روز در این قصه مشکل باشی
رفتن آسان بود از واقف منزل باشی

حافظا کردد از بخت بلندت باشد
صید آن شاهد مطبوع شمایل باشی